

## روش‌شناسی علم کلام

اشاره:

رضا برنجکار در سال 1431 در شهر آستارا به دنیا آمد. در سال 1631 یا مدرک دیپلم ریاضی به حوزه علمیه قم وارد شد. تحصیلات حوزه را پس از اتمام سطح و گذراندن هفت سال درس خارج فقه و اصول به پایان رساند. در کنار درس‌های رایج حوزه به تحصیل کلام، فلسفه، تفسیر و حدیث پرداخت. وی همچنین تحصیل در رشته فلسفه غرب را در دانشگاه ادامه داد و در سال 0831 موفق به اخذ مدرک دکتری فلسفه از دانشگاه تهران گردید. وی هم‌اینک عضو هیأت علمی دانشگاه تهران است و در حوزه و دانشگاه مشغول تدریس می‌باشد. از وی بیش از پنجاه مقاله و هفت کتاب مستقل و ده کتاب مشترک به چاپ رسیده است. هم‌نشینی و شاگردی ایشان نزد آیت الله ملکی میانجی - از شاگردان بی‌واسطه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی - حساسیت آراء و نظرات ایشان در حوزه کلام و دین پژوهی را بالا برده است.

مطلع شدیم کتابی در حوزه روش‌شناسی علم کلام در دست تألیف و انتشار دارید. لطفاً مختصری درباره این کتاب و اهمیت آن توضیحی ارائه دهید؟

کتاب روش‌شناسی علم کلام یا به تعبیر دیگر اصول استنباط و دفاع در علم کلام، روش علم کلام را مورد بررسی قرار می‌دهد. در حوزه علم کلام، بیشتر به محتوا می‌پردازیم و بحث‌های مختلف کلامی را بررسی می‌کنیم. کتاب‌های زیادی در علم کلام، تقریباً از قرن دوم به بعد نوشته شده است؛ اما متأسفانه تحقیق جدی درباره روش علم کلام صورت نگرفته است. مهم‌ترین ویژگی‌های هر علمی عبارت است از موضوع علم، غایت و هدف علم و همین‌طور روش علم که امروزه در دنیا روش علم خیلی مهم‌تر است و در واقع مهم‌ترین ویژگی علم، روش آن است.

قدمات ما موضوع را مهم‌تر می‌دانستند و بعضی غایت را مهم‌تر می‌دانستند و برخی هم روش را. به هر حال آن چیزی که قدر متیقن آراء و نظرات است این است که مهم‌ترین ویژگی‌های هر علمی در واقع سه ویژگی است که یکی از آن‌ها روش است. حال در بین این سه مؤلفه، روش مهم‌تر است یا موضوع یا غایت، یک بحث دیگر را می‌طلبد. اجمالاً روش یک علم، یکی از ویژگی‌های اصلی آن است که در معرفی یک علم، تشخیص یک علم و تمایز آن، نقش ویژه‌ای دارد.

در این کتاب نیز شما روش علم کلام را تبیین کرده‌اید؟

بله، در واقع در علم کلام علی‌رغم اینکه روش اینقدر مهم است و علی‌رغم اینکه علم کلام علمی است که نسبتاً گسترده و مفصل مورد توجه بوده؛ - البته نه به اندازه علم فقه و کتاب‌های زیادی که در این حوزه نوشته شده - اما درباره روش علم کلام آمار کمی دیده می‌شود. در همه مذاهب اسلامی علم کلام مهم است؛ زیرا به اصول دین می‌پردازد. یعنی مهم‌ترین قسمت دین متکی به علم کلام است؛ یعنی اعتقادات و اصول دین. منتها علی‌رغم این اهمیت و گستردگی، راجع به این ویژگی مهم که روش علم کلام باشد کمتر کار شده است و کتابی را من سراغ ندارم که درباره روش علم کلام باشد؛ اما ما می‌بینیم مثلاً در علم فقه کتاب‌هایی در این زمینه وجود دارد و اساساً علم اصول فقه را می‌توانیم بگوییم که بخش مهمی از روش‌شناسی علم فقه را در بر می‌گیرد.

منابع علم فقه، چگونگی استفاده از منابع علم فقه و آیات و روایات، ظواهر و خبر واحد و بحث‌های الفاظ که ما چطور از این الفاظ قرآنی استفاده کنیم؛ این‌ها را می‌شود گفت از اصول روشی علم فقه است؛ اما ما در کلام فاقد چنین علمی هستیم؛ یعنی علم اصول کلام یا روش‌شناسی کلام نداریم یا اگر باشد به صورت پراکنده است.

اساساً نه تنها کتاب نداریم، بلکه این علم را نداریم؛ مثل اصول فقه که یک علم است، اصول کلام نداریم؛ لذا باید این علم را تأسیس کنیم. حالا من فکر می‌کنم این کاری را که ما کردیم، می‌شود گفت که گام‌های اولیه در این زمینه است که به این موضوع پرداخته‌ایم. ما در این کتاب هم راجع به منابع علم کلام بحث کرده‌ایم و هم روش استفاده از منابع؛ منتها با توجه به اینکه بعضی از مسائل بین فقه و کلام مشترک است در بحث‌های روش‌شناسی، همه مباحث را مورد بحث قرار نداده‌ایم.

بحث‌هایی که در اصول فقه است و در کلام هم مورد نیاز است و حق مطلب تا اندازه‌ای ادا شده است، آن‌ها را دیگر مطرح نکردیم. مباحثی که بحث نشده یا کم بحث شده، آن‌ها را مدنظر قرار داده‌ایم؛ چون در یک جلد کتاب 300-200 صفحه‌ای نمی‌شود همه مباحث را مطرح کرد. بنابراین، تنها به مهم‌ترین مباحثی پرداخته شده که زمین مانده و اصلاً مورد بحث قرار نگرفته یا اگر مورد بحث است؛ بیشتر در ضمن مباحث فقهی است یا در ضمن برخی مقولات، ولی به صورت مستقل در یک کتاب مورد بحث قرار نگرفته است. امیدواریم این کتاب زمینه‌ای باشد که علم جدیدی به نام علم اصول کلام، در کنار علم اصول فقه دایر شود و این طرح در حوزه‌های علمیه انجام شود؛ البته این کتاب بعد از سه بار تدریس، تدوین شده که بار آخرش در انجمن کلام حوزه علمیه قم بود.

در مورد بخش‌های مختلف کتاب هم مختصراً توضیح بفرمایید.

این کتاب سه بخش دارد، بخش اول، مقدمات بحث است. بخش دوم که مهم‌ترین بخش کتاب محسوب می‌شود، بخش مربوط به استنباط است. اصول استنباط روش کلام است که خود این بخش به دو بخش دیگر تقسیم می‌شود: یکی روش عقلی و دیگری روش نقلی. روش

کلام از دو روش عقلی و نقلی استفاده می‌کند. بخش سوم کتاب بحث دفاع است؛ یعنی روش‌شناسی دفاع؛ این بخش به پنج فصل تقسیم شده است، دفاعی که ما اینجا می‌گوییم به معنای عام کلمه است که شامل: بخش تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد مکاتب معارض می‌شود. در هر فصل به روش همان بخش: یعنی روش تبیین یا روش تنظیم یا روش اثبات پرداخته می‌شود.

آیا قبل از بحث روش‌شناسی، اولویتی نسبت به علمی خاص قائل هستید یا نه؟ به عنوان مثال: معرفت‌شناسی را مقدم بر روش‌شناسی می‌دانید؟ زیرا بسته به نوع رویکرد معرفت‌شناختی، در روش‌شناسی هم نگاه‌ها متفاوت می‌شود. ببینید آن چیزی که شما می‌فرمایید تقدم یک علم دیگر بر علم کلام است؛ اما الآن بحث ما راجع به خود علم کلام است. خود علم کلام یک مقدماتی دارد، و روشن است که معرفت‌شناسی مقدم است بر همه علوم؛ مثلاً این که اصلاً ما معرفت داریم یا نداریم؛ ولی علم کلام نمی‌آید بحث کند که ما معرفت داریم یا نه؛ بلکه از یک معرفت خاص بحث می‌کند. بنابراین، اینکه ما بخواهیم شکاکیت و مباحثی از این دست را رد کنیم، این‌ها مقدم بر همه علوم است. متکلمان و صاحبان علوم مثل کلام و فلسفه گاهی بحث‌های معرفت‌شناسی را خودشان مطرح می‌کنند. مثل برخی مباحث امور عامه علم کلام را؛ اما به هر حال این غیر از علم کلام است و مقدم بر آن.

در بخش دوم کتاب که فرمودید مهم‌ترین بخش است؛ یعنی بخش استنباط، دو بخش عقلی و نقلی را بررسی کرده‌اید. آیا بخش عقلی از دیدگاه شما با روش فلسفی هم‌پوشانی دارد؟ بحث عقلی بحث مفصلی است. ببینید در اصل اینکه ما در علم کلام از روش عقلی استفاده می‌کنیم بحثی نیست و لذا ما یک فصل به روش عقلی اختصاص داده‌ایم؛ اما چگونگی به کارگیری عقل و مفهوم خود عقل، و چگونگی استفاده از عقل و از اینها مهم‌تر تعامل بین عقل و وحی، این‌ها مطالب اختصاصی کتاب است. ما در این کتاب نقش عقل در معرفت دینی را مطرح کرده‌ایم. حضرت آیت‌الله جوادی آملی، سه نقش مصباحی،فتاحی و میزانی را برای عقل مطرح کرده‌اند. ما در این کتاب نشان داده‌ایم که هشت نقش برای عقل در معرفت دینی وجود دارد. یکی از نقش‌هایی که ما برای عقل گفته‌ایم، یعنی عقل همراه با نقل - که به این امر خیلی کم توجه شده - نقش ترکیبی عقل است. یعنی عقل کار می‌کند؛ ولی نقل هم در آن نقش دارد؛ غیر از اینکه عقل و نقل جداگانه هم کار می‌کنند. به این روش‌های تعاملی کمتر توجه شده. اجمالاً پنج کارکرد برای عقل گفتیم و هشت نقش در معرفت دینی برای عقل بیان کردیم.

به هر ترتیب، آیا این بخش از نگاه شما با روش استدلالی فلسفه، هم‌پوشانی دارد؟ یکی از کارکردهای عقل، عقل نظری است. فلسفه و کلام، هر دو از عقل نظری استفاده می‌کنند؛ البته تفاوت‌هایی بین عقل نظری در فلسفه و کلام هست که بحث شده؛ ولی در فلسفه، عقل عملی را قبول ندارند و حسن و قبح را از مشهورات عامه می‌دانند؛ اما در علم کلام حدود هفتاد درصد مباحث به عقل عملی برمی‌گردد؛ در حالی که فلاسفه عقل عملی را از مشهورات عامه می‌دانند و اصلاً عقلی نمی‌دانند؛ لذا حرف‌های متکلمین را جدلی می‌دانند؛ چرا؟ چون حسن و قبح را از مشهورات می‌دانند مشهورات هم ماده جدل است. بگذریم از این که شهید مطهری در عدل الهی می‌فرماید: فلاسفه حسن و قبح را مطلقاً درباره خدا قبول ندارند. در حالی که در کلام، این روش، عقلی است. در واقع متکلمین فلاسفه را مخالف عقل می‌دانند؛ چون معتقدند فلاسفه عقل عملی و حسن و قبح عقلی را قبول ندارند و عقل عملی را از مشهورات عامه می‌دانند که ماده جدل است، لذا برهانی نیست؛ همان‌طور که اشاعره حسن و قبح عقلی را قبول نداشتند. پس ببینید خیلی فرق می‌کند؛ ما می‌گوییم عقل اما عقلی که متکلم استفاده می‌کند، بیشتر عقل عملی است؛ البته عقل نظری هم اعتبار دارد. ما از آن پنج کارکرد برشمرده‌ایم، یکی عقل عملی است و دیگری عقل نظری است؛ اینها در جای خودش اعتبار دارد.

بحث پیش‌فرض‌ها در علوم مختلف از اهمیت بالایی برخوردار است. به هر حال متکلم با پیش‌فرض وارد می‌شود و این وجه تمایز، در بحث فلسفه وجود دارد که فلسفه می‌گوید: من بدون پیش‌فرض از هر آنچه بدیهی است شروع می‌کنم؛ آیا متکلم هم این‌طور بحث می‌کند؟ در حالی که به نظر می‌رسد عمده کار متکلم بر دفاع از پیش‌فرض‌های پذیرفته شده دور می‌زند. نه، من این را قبول ندارم. متکلم دو کار اصلی دارد: استنباط و دفاع. استنباط، براساس منابعی است. فیلسوف هم استنباط می‌کند بعد دفاع می‌کند. متکلم هم استنباط می‌کند بعد دفاع می‌کند. این درست نیست که کار متکلم فقط دفاع است. این‌ها تهمت‌هایی است که به متکلم می‌زنند. به نظر من در مورد علم کلام بی‌انصافی شده. اول، علم کلام را تحریف می‌کنند و بعد رد می‌کنند. اگر با عنوان دفاع از علم کلام - حالا ما بحثمان روش‌شناسی است - یک مصاحبه‌ای می‌کردیم و این را نشان می‌دادیم که چه بی‌انصافی‌هایی در حق کلام شده است، خوب بود. متکلم می‌خواهد کشف واقع کند، مانند: فیلسوف. پیش‌فرض‌ها هم اصلاً این‌طوری نیست که متکلم اول فرض کرده دین درست است؛ اصلاً این‌طوری نیست. متکلم در توحید، توحید را اثبات می‌کند، در نبوت، نبوت را اثبات می‌کند و در معاد، معاد را اثبات می‌کند. البته اگر پیش‌فرض به این معنی است که کسی ممکن است اعتقادی را از جایی گرفته و بعد اثبات کرده، این در مورد همه علوم هست. مگر فیلسوف در خلأ قرار گرفته و ذهنش خالی است؟ هر علمی؛ فلسفه، کلام، فیزیک و شیمی؛ دو مقام دارد. مقام گردآوری یا ثبوت و مقام اثبات و داوری. شما در مقام گردآوری، از هر جایی می‌توانید هر تأثیری بپذیرید. نیوتن وقتی افتادن سیب را دید و قانون جاذبه را مطرح کرد، هیچ‌کس نگفت چون از افتادن سیب این قانون به ذهن رسید قانون جاذبه بی‌اعتبار است. در این بخش گردآوری، فیلسوف، متکلم یا فیزیکدان ممکن است مطلب را از هر جایی بیاورد؛ مهم آن قسمت اصلی علم، یعنی داوری و قسمت اثبات است که با همان روش علم مطلب اثبات شود. متکلم با روش عقلی و نقلی تمام مسائل را اثبات می‌کند و فیلسوف هم با روش عقلی. هر دو با یک روش ادعایشان را اثبات کردند. هر دو هم در مقام ثبوت از هزارجا

تأثیر پذیرفته‌اند.

فیلسوفان؛ از افلاطون، ارسطو و سقراط تأثیر پذیرفتند، متکلم هم از امام صادق A و امام باقر A. شما از هر کسی می‌خواهی تأثیر پذیری، بپذیر؛ مهم این است که در مقام علم با روشی که در آن علم وجود دارد و علمی که مبتنی بر آن روش است باید این ادعایت را اثبات کنی. از هر جا یک چیزی به ذهنت رسید اشکال ندارد؛ اما باید با آن روشی که در آن علم، مورد قبول است، که در کلام روش عقلی و نقلی است در فلسفه عقلی است، با آن روش اثبات بکنی.

بنابراین، اینطور نیست که فیلسوف پیش‌فرض ندارد، چنین فیلسوفی در عالم واقعیت وجود ندارد. متکلم هم به این معنی پیش‌فرض دارد. هیچ فرقی بین متکلم و فیلسوف از این جهت که هر دو از فرهنگ‌شان، از زمان، از اعتقادات، از دین‌شان و از کسانی که به آن‌ها اعتقاد دارند، متأثرند، وجود ندارد.

در بحث پیش‌فرض‌ها یک وقت پیش‌فرض‌ها ناخودآگاه است؛ از جامعه، محیط و مسائل روانی در فرد اندیشه‌ورز، ورود پیدا می‌کند و گاهی اوقات نه. در پیش‌فرض هر علمی پیش‌فرض‌های هوشمندانه؛ پیش‌فرض‌هایی که در واقع تلقی درستی از آن لحاظ شده مدنظر است، نه پیش‌فرض‌های ناخودآگاه که به هر حال اندیشه‌ورز ممکن است گرفتارش بشود.

این مطلبی که شما می‌فرمایید در مقام اثبات است. منظور پیش‌فرض‌های بدیهی است. بدون این پیش‌فرض‌ها که نمی‌شود کار کرد؛ به اصطلاح غربی‌ها ما یک «آکسیوم» داریم و یک «پوستولیت»، یعنی یک پیش‌فرض‌هایی هست که بدیهی است که گاهی به «اصول متعارف» ترجمه می‌شود و در مقابل یک پیش‌فرض‌هایی است که بدیهی نیست که گاه به «پیش‌فرض» ترجمه می‌شود.

اقسام «پیش‌فرض‌ها» را گاهی با این دو واژه جدا می‌کنند و گاه «پیش‌فرض» به معنای عام کلمه که هر دو را شامل می‌شود، مقصود است. از پیش‌فرض‌های بدیهی یا اصول متعارف، هم فیلسوف استفاده می‌کند و هم متکلم؛ اما از غیربدیهی؛ یعنی اثبات نشده، نه فیلسوف استفاده می‌کند و نه متکلم. درست است که متکلم از نقل استفاده می‌کند؛ اما نقل را با عقل اثبات کرده. شما می‌توانید در برهان‌تان از دو دسته قضایا استفاده کنید؛ یک دسته قضایا، بدیهی است و یک دسته قضایای غیربدیهی که قبلاً اثبات شده و فرقی بین متکلم و فیلسوف در این روش‌ها نیست. هر دو معتقد هستند که ما از بدیهیات می‌توانیم استفاده کنیم و از غیربدیهیات اثبات شده هم می‌توانیم استفاده کنیم. هیچ متکلمی در هیچ جایی نیامده بگوید: من این را «پیش‌فرض» می‌گیرم؛ این بدیهی نیست، اثباتش هم نکرده‌ام؛ اما از آن استفاده می‌کنم، هیچ متکلمی این را نگفته هیچ فیلسوفی هم نگفته، اینکه کسی در عمل این کار را کرده آن یک بحث دیگر است. متکلمین به فیلسوف‌ها می‌گویند شما در استدلال‌هایتان از «پیش‌فرض‌ها» استفاده می‌کنید و آن‌ها را اثبات نکرده‌اید فیلسوف‌ها هم به متکلمین این را می‌گویند؛ یعنی این یک چیزی است که باید اثبات شود؛ ولی هیچ‌کدام این را به عنوان یک بحث روشی قبول ندارند و هیچ‌کدام نمی‌گویند ما از «پیش‌فرض‌ها» استفاده می‌کنیم. هایی که اثبات نشده و بدیهی هم نیست استفاده می‌کنیم.

در روش هیچ‌کدام هم این نیست؛ اما در عمل ما باید ببینیم برهان متکلم و فیلسوف بر چه مبنایی استوار است و آیا این‌ها بدیهی یا اثبات شده هست یا نه. اصطلاحاً در غرب به این می‌گویند: «آکسیوماتیک» کردن علوم؛ یعنی از مطالب کسی در بیاورید که این حرف مبتنی بر چه چیزهایی است، آخرش می‌رسد به بدیهیات یا نه؛ از امور غیربدیهی اثبات نشده استفاده می‌کند. اگر توانستیم این را در مورد متکلم یا فیلسوف اثبات کنیم این یک نقص است، یعنی یک اشتباهی کرده است. نه فلسفه این را می‌پذیرد نه کلام.

به هر حال یک متکلم نقل را به عنوان «پیش‌فرض» آگاهانه قبول می‌کند، چون شما فرمودید که متکلم مثلاً از حضرت صادق (ع) و امام باقر (ع) تأثیر می‌پذیرد و این تأثیر به عنوان پیش‌فرض است، بنابراین، نقل آنجا مقدم می‌شود.

ببینید حجیت نقل و نبوت با عقل اثبات شده پس پیش‌فرض اثبات نشده نیست؛ یعنی آخرش به عقل برمی‌گردد؛ یعنی آخرش برهانی است. پیش‌فرض را می‌توان سه دسته دانست: یک دسته بدیهیات است، یک دسته غیربدیهیات اثبات شده و یک دسته غیربدیهیات اثبات نشده. این سومی اشکال دارد. اگر متکلم از نقل استفاده می‌کند، به عنوان نوع سوم استفاده نمی‌کند و ما به اشتباه به متکلم می‌گوییم شما از نوع سوم یعنی از «پیش‌فرض» غیربدیهی اثبات نشده استفاده می‌کنی و نقل از آن‌هاست در حالی که نقل از آن‌ها نیست. متکلم امامت را با روایات پیغمبر a و قرآن استفاده کرده، خود پیغمبر a هم با استدلال معجزه و استدلال عقلی استفاده کرده است. بنابراین آخرش برمی‌گردد به اصول عقلی و بدیهی.

فرمودید: روش کلامی با فلسفه در عقل نظری، هم‌پوشانی دارد. سؤال بعدی مربوط به روش نقلی است، آیا در روش نقلی علم کلام با علم اصول، هم‌پوشانی پیدا می‌کند؟

بله، البته بحث‌هایی مثل: اصول عملیه است که در علم کلام کاربردی ندارد و بحث‌هایی هم در اعتقادات هست؛ مثلاً همین «دفاع» از غایات علم کلام که در فقه نیست. روش‌شناسی دفاع بخش سوم کتاب است؛ اما یک بحث‌هایی هم مشترک است؛ مثل اصول لفظی؛ البته آن هم نه همه‌اش؛ مثلاً در فقه، ما داریم که امر ظاهر در وجوب است؛ اما ما در علم کلام، امر و نهی نداریم؛ توصیف واقعیت است؛ اما مثلاً فرض کنید عام و خاص، مطلق و مقید، این‌ها یک اصول لفظی مشترک است؛ یعنی در همه علوم اسلامی، مانند: کلام، اخلاق و فقه کاربرد مشترک دارد.

مسائل مشترک چون مشترک بوده و قرار بوده که همه مباحث بررسی نشود، بحث نکردیم. و الا اگر یک کار کامل و جامعی بخواهد انجام شود، آن‌ها را هم ما باید در کتاب بیاوریم؛ اما اگر یک حوزه کلامی مستقل داشتیم که گسترده بود و یک افراد زیادی در آن بودند و چنین کتاب‌هایی می‌نوشتیم خوب می‌شد؛ چنانچه اصولی‌ها خیلی از این بحث‌ها را که در ادبیات هست، برای اینکه وسط بحث نگویند بروید کتاب ادبیات را بیاورید، آنچه لازم بوده است را در علم اصول آورده‌اند و آن هم کامل‌تر از دیگران.

به عنوان مثال: علم اصول - با توجه به فرمایش شما - علم روش است و در واقع روش‌شناسی علم فقه و ناظر بر فقه است. علم اصول ظواهر

را حجت فرض می‌کند؛ سؤال این است که روش‌شناسی علم کلام - که مدنظر شماست - در این مورد خاص؛ یعنی استفاده از ظواهر و حجیت ظواهر، چیست؟

این مطلب در کتاب بحث شده است چون دیدیم خیلی از افرادی که درباره خبر واحد بحث کردند، در این زمینه حرف‌هایی زدند که لازمه‌اش عدم حجیت ظواهر در کلام است. خوب ظاهر، ظنی است، لذا وارد شدیم؛ استدلال‌هایی آوردیم و اثبات کردیم که ظهور حجیت است.

آیا ظواهر را در علم کلام، حجیت می‌دانید؟

بله، ما آنجا بحث کردیم. یک بخش اعتقادات پایه‌ای که آن‌ها باید با عقل اثبات شود؛ بخشی هم با نقل قطعی اما غیر از این موارد در بقیه موارد می‌شود [از ظواهر استفاده کرد]؛ بله، ظاهر را حجیت می‌دانیم.

اگر از فلاسفه هم بخواهیم بگذریم، چون فیلسوف هم - خصوصاً فیلسوف مسلمان - به هر حال با دین یک نسبتی پیدا خواهد کرد و تکلیف خودش را با ظواهر متون مقدس باید معلوم کند؛ اما به‌طور خاص، اصولیون ما، مثلاً: شیخ انصاری در رسائل، در مورد حجیت ظواهر مقابل دلیل قطعی و دلیل عقلی، ظواهر را از اعتبار ساقط می‌دانند. خود اصولیون را عرض می‌کنم، صرف‌نظر از فلاسفه. همه اصولیون، از جمله: شیخ انصاری؛ حجیت ظاهر را قبول دارند.

بله حجیت ظواهر را قبول دارند، منتها نه در مقابل دلیل عقلی و قطعی. در اوایل باب قطع این مطلب را دارند که دلیل قطعی اگر ظاهری در مقابلش باشد یا ظاهر را طرد می‌کنند یا ظاهر را تأویل می‌کنند.

یک طرف ظن است و یک طرف قطع، خب قطع مقدم بر ظن است. آن از باب تعارض است، حرف درستی است در جای خودش؛ ولی بحث ما تعارض نبود.

پس در روش‌شناسی علم کلام در واقع جاهایی که دلیل عقلی و قطعی نیست، اخذ به ظاهر می‌کنید؟  
بله، وقتی دلیلی قطعی باشد؛ مثلاً خدا را اثبات می‌کنیم، دیگر اینجا جای ظن و ظاهر نیست؛ بلکه جای نقل نیست. بعضی جاها هم مثل معاد که می‌شود هم از عقل استفاده کرد و هم از نقل؛ مثلاً در ویژگی‌های بهشت و جهنم و جزئیاتش، فقط از نقل می‌شود استفاده کرد. جایی که هم از نقل و هم از عقل می‌شود استفاده کرد، ممکن است تعارض پیش آید. در این کتاب، بحث تعارض، یک فصل مستقلاً دارد. تعارض عقل و نقل صورت‌های مختلفی دارد که بحث کرده‌ایم.

در بحث معاد اگر دلیل عقلی و یا در واقع محصول دلیل عقلی غیر از ظاهر نقل‌ها باشد، شما چه روشی را برای جمع بین این دو خواهید داشت؟

اگر ما یک دلیل قطعی داشتیم - البته خیلی از مطالبی که ادعای قطعیت می‌شود، قطعی نیست و وقتی ما یک مقدار در آن دقیق می‌شویم، می‌بینیم از پیش‌فرض‌های اثبات نشده استفاده شده است - مثلاً: فرض می‌کنیم دو دو تا می‌شود چهارتا اما مثلاً یک روایتی ظاهرش می‌گوید می‌شود، پنج تا؛ اما عقل می‌گوید می‌شود چهارتا، ما آن روایت ظاهر را تأویل می‌کنیم، اگر نتوانستیم تأویلش کنیم، می‌گذاریمش کنار. یعنی اگر واقعاً دلیل عقلی قطعی داشته باشیم، از آن طرف هم روایت ظنی داشته باشیم قطعاً آن ظن را اگر بشود جمع کرد، معنایی برایش می‌کنیم که جمع شود؛ اگر نمی‌شود جمع کرد، کنار می‌گذاریم.

این روشن است؛ اما این بحث کلی است. در مصادیق که نگاه می‌کنیم می‌بینیم خیلی‌ها این مطلب را می‌گویند: کلمه حق است یراد به الباطل. در عمل این نیست یعنی این قطع، قطع نیست ولی کلیت بحث را ما قبول داریم.

شما نشان دادید که بحث اصول در روش علم کلام دخیل است یعنی نگاه اصولی و عقلایی.

در روش‌شناسی علم کلام می‌خواستیم اصول علم کلام را بیان کنیم، یعنی مشابه اصول فقه را بگوییم.

در تعارض مصداقی نگاه متکلمان با نگاه فیلسوفان در کتاب جدیدتان بحثی شده است؟

در بحث‌های مختلف ما سعی کرده‌ایم مثالی مطرح کنیم. مثلاً در بحث دفاع، روش‌ها را که می‌گفتیم، برای هر روشی سعی کردیم یک مثال از آیات، روایات یا کتاب‌های کلامی پیدا کنیم؛ یعنی یکی از کارهای ما این بوده که مثال پیدا کنیم. منتها در بحث‌های فلسفی اگر می‌خواستیم وارد شویم آن وقت بحث محتوایی می‌شد، نه روشی. ولی تا آنجا که می‌شد سعی کردیم مثال بیاوریم.

چون بحث، بحث روشی است من سؤال را یک مقدار می‌برم خارج از بحث کتاب‌تان، اما مرتبط با بحث. در ادامه، این سؤال مطرح است که در جریان مخالفین فلسفه، جریان مرحوم میرزاهدی را داریم که تصور می‌شود ایشان یک پله و یک رتبه قبل از روش‌شناسی، در بحث تعریف و معرفت‌شناسی حرف‌هایی را زدند که به نوعی، آن حرف‌ها باعث جهت‌دهی روش‌ها و در نتیجه باعث جهت‌داری آن علم خاص می‌شوند، به عنوان مثال: در تعریف عقل، نفس و علم، دریافت‌هایی که در واقع انسان می‌تواند داشته باشد، یک حرف‌هایی زده‌اند که علی‌رغم اینکه شما هم‌پوشانی کلام و فلسفه را در عقل نظری پذیرفتید؛ اما تصور می‌شود آن روشی که مرحوم میرزاهدی پیش گرفتند هیچ هم‌پوشانی با علم فلسفه نمی‌یابد. سؤال این است که آیا حضرت عالی نگاه کلامی خود را در تعارض با نگاه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی می‌دانید؟

من روش میرزا مهدی اصفهانی را یک گرایش از گرایش‌های کلام می‌دانم، ایشان اولاً روش عقلی را قبول دارد و ثانیاً روش نقلی را هم قبول دارد. از نظر روش؛ هر کسی بگوید روش من عقلی و نقلی است، ما او را متکلم می‌دانیم. ما احمد بن حنبل را متکلم نمی‌دانیم، چرا؟ چون می‌گوید که اجازه ندارید سؤال بکنید، السؤال بدعة و ما اجازه نداریم تفسیر و یا تبیین کنیم که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، یعنی چه؟ اجازه نداریم توضیح بدهیم و اجازه نداریم عقل را به کار بگیریم؛ هر چه نقل گفت باید بگوییم همین است. اجازه هم نداریم بررسی کنیم تا بفهمیم، ما او را متکلم نمی‌دانیم.

فیلسوفی که می‌گوید: روش من عقلی است، او را هم متکلم نمی‌دانیم؛ چون می‌گوییم روش عقلی است؛ اما کسی که هم عقل و هم نقل را قبول دارد و از هر دو در مقام اثبات و داوری استفاده می‌کند - هر تعریفی برای نقل قائل باشد؛ ممکن است نقل قرآن را قبول دارد اما روایت را قبول ندارد، روایت نبوی را قبول دارد، سنّی است و علوی را قبول ندارد؛ ولی متکلم است، متکلم اشعری است - ما این را متکلم می‌دانیم.

ما در علم کلام، گرایش‌های مختلفی داریم. در همین شیعه امامیه، میان مکتب بغداد با مکتب کوفه داریم. شیخ صدوق را یک طرف نگاه کنید، علامه مجلسی را یک طرف نگاه کنید، شیخ مفید را ببینید، هر سه با هم خیلی تفاوت دارند. از این طرف شیخ صدوق را ببینید! این طرف شیخ مفید را ببینید و بعد هم سید مرتضی را ببینید. استفاده از عقل و نقل در هر کدام متفاوت است؛ یکی بیشتر عقلی است و یکی بیشتر نقلی است؛ ولی ما همه آن‌ها را متکلم می‌دانیم؛ چون همه آن‌ها از عقل و نقل استفاده می‌کنند.

اگر ما روش را ملاک قرار بدهیم ملاک در واقع قبول کردن روش عقلی و نقلی است. من معتقدم مرحوم میرزا مهدی اصفهانی یک متکلم است؛ یعنی روش عقلی و نقلی را قبول دارد. حالا ممکن است عقل را طوری معنا کند که با معنا کردن سیدمرتضی تفاوت داشته باشد، این مهم نیست.

شما در بحث وجود ذهنی با انکار وجود ذهنی مواجه می‌شوید؟

در مورد وجود ذهنی خود متکلمان و فلاسفه با هم اختلاف دارند. یک قول نفی وجود ذهنی بود یک قول وجود ذهنی؛ که ماهیت از خارج به ذهن منتقل می‌شود؛ یکی هم نظریه شح بود. این سه تا نظریه خودشان تقریرهای مختلف دارند؛ یعنی این اشکالی ندارد کسی متکلم یا فیلسوف باشد و وجود ذهنی را قبول نداشته باشد.

مرحوم میرزا، وجود ذهنی را قبول ندارد؛ یعنی به این معنا که معرفت به خارج است؛ البته بعد از اینکه ما خارج را دیدیم از آن عکسبرداری می‌کنیم. او وجود ذهنی را بعد از معرفت می‌داند در حالی که فلاسفه علم را همان وجود ذهنی می‌دانند. شیخ اشراق هم ظاهراً نظرش شبیه مرحوم میرزا است.

در بحث قیاس هم حجیت قیاس را رد می‌کنند و یا همچنین در بحث اجباری یا اختیاری بودن معرفت. متکلمین ضرورت علیّت را قبول ندارند و فلاسفه قبول دارند. اتفاقاً این نقطه مشترک متکلمین و غیر متکلمینی است که تحت تأثیر حکمت متعالیه‌اند، بقیه متکلمان همین را می‌گویند. قائل هستند به فاعل مختار و آزاد از ضرورت. در مورد معرفت خدا، متکلمان کوفه که از اصحاب ائمه بودند «اصحاب معارف» نامیده می‌شدند و معرفت فطری خدا را قبول داشتند و معرفت را غیراقتسابی می‌دانستند. متکلمان بعدی این را انکار کردند. این اختلاف که در کلام بوده است، در روایات ما معرفت را ضروری می‌دانند.

این سؤال از این جهت مطرح شد که ممکن است تصور شود که اگر روش‌های کسب حقایق و معارف، مثلاً کلامی، فلسفی و یا عرفانی باشد، یک نوع روش و نگاه چهارمی هم وجود دارد به نام تفکیک؛ که البته نمی‌خواهم بحث را متکی به اسم خاصی قرار دهم. اما به هر حال یک نگاه چهارمی پیدا شده.

نه من این را به هیچ وجه قبول ندارم. به نظر من ما مکتب کلامی شیعه را داریم با گرایش‌های مختلف. بله اگر مکتب را به معنای گرایش بگیریم، به معنای دیدگاه بگیریم، اشکال ندارد. این دیدگاه این آقا است. ما می‌گوییم سه علم مختلف داریم؛ چون سه روش است: یکی روش قلبی است، یکی روش عقلی است و دیگری روش عقلی و نقلی است؛ اما داخل این، کلام گرایش‌های مختلف دارد: معتزله، امامیه، اشاعره و ماتریدیه. در خود امامیه باز گرایش‌های فرعی‌تری داریم؛ مثلاً مکتب کوفه داریم، مکتب بغداد داریم. در خود مکتب بغداد هم؛ مثلاً اگر بگوییم سه نفر از همه مهم‌تر هستند؛ شیخ مفید، سیدمرتضی، شیخ طوسی، این سه نفر مهم‌ترین افراد مکتب بغداد هستند. همین سه نفر هم با هم فرق دارند.

بنابراین، این باعث نمی‌شود که بگوییم مکتب شیخ طوسی جداست؛ مکتب سیدمرتضی جداست. یا بگوییم این جزء کلام نیست. نه این‌طور نیست. من فکر می‌کنم این سه مکتب به «کلام» کاملاً منطبق است؛ روش عقلی و نقلی را قبول دارد. ممکن است متکلمی نظرات خاصی داشته باشد، یک حرف‌هایی زده که دیگران نگفتند، متکلمان با هم اختلاف دارند، اختلافاتشان هم فقط محتوایی نیست، روشی هم هست؛ ولی در کلیت روش عقلی - نقلی مشترک هستند. از فرصتی که در اختیار محفل گذاشتید صمیمانه تشکر می‌کنیم.